



پرونده

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۲۳ ■ ۱۹ آبان ۱۴۰۱

نوجوان
بازار

۵

اعتراض آری، اغتشاش نه!

سال ۱۹۳۰ گاندی برای استقلال هند و اعتراض به پرداخت مالیات نمک به بریتانیا، همراه با پیروانش ۲۴ روز ۳۹۰ کیلومتر راهپیمایی کرد. این راهپیمایی جزو اعتراضات آرام محسوب می‌شود و با این که منجر به دستگیری گاندی شد اما مئتمرثمر بود. این که مطالبه و اعتراض نسبت به ظلم و نقایص و کم‌کاری دولت باید در دل یک جامعه پویا اتفاق بیفتد یک امر طبیعی است اما اعتراضی که زاینده شناختی عمیق از مشکل باشد و با نگاهی منصفانه به محاسن و معایب مسأله.

این که به دلیل ایرادات و عملکردهای نادرست، نابرابری‌ها و بی‌انصافی‌هایی سیستمی به قول معروف بخواهیم بزنیم زیر کاسه و کوزه همه چیز و کل یک سیستم را از بالا به پایین ناکارآمد بدانیم، یک بی‌انصافی بزرگ است. اتفاقی که این روزها شاهد آن هستیم چشم بستن روی موفقیت‌های علمی، امنیتی و خودکفایی‌های چشمگیری است که از یک کشور به قول آن‌ور آبی‌ها جهان‌سومی که مورد تهاجم سخت و نرم است، بعید بود.

آب گل آلود

مرد ماهیگیری، در حال ماهیگیری از رودخانه‌ای بود. تور ماهیگیری خود را به میان جریان آب قرار داده بود. همزمان ریسمانی را هم در آب قرار داده بود که تکه سنگی به آن وصل بود. آن ریسمان را تکان می‌داد و آب را گل‌آلود می‌کرد. رهگذری او را در این حال می‌بیند و به ماهیگیر می‌گوید: این چه کاری است که می‌کنی؟ این آب آشامیدنی است و تو با این کار آن را آلوده می‌کنی و دیگر برای ما قابل استفاده نیست؟! ماهیگیر اما در جواب می‌گوید: «من هم مجبورم، می‌خواهم ماهی بگیرم که از گرسنگی نمیرم. با این کار و تکان دادن این ریسمان آب گل‌آلود می‌شود و ماهیان راه خود را گم می‌کنند و در دام من گرفتار می‌شوند.»

ضرب‌المثل «از آب گل‌آلود ماهی گرفتن» هم که به همین داستان برمی‌گردد؛ کنایه از افرادی است که از موقعیتی خراب و آشفته سوءاستفاده می‌کنند و منفعت خود را می‌طلبند. خیلی‌ها که اعتراض دارند، فکر می‌کنند حرف ما این است که اساساً نباید به هیچ چیز اعتراض داشت. خیر اتفاقاً ما که می‌گوییم باید مطالبه‌گر بود و گرنه هیچ چیز اصلاح نمی‌شود یا بهبود پیدا نمی‌کند. مسأله همان نوع بیان است. مسأله آلوده نکردن آب است. و گرنه لیدر یا رهبر اعتراض‌هایت می‌شود یک ورزشکار کم‌سواد، یا یک مجری معلوم‌الحال یا حتی یک عده منافق که خودشان اسطوره همه مدل دیکتاتوری، خشونت، قتل، خیانت و... هستند. آنها برای کمک به مردم نیامده‌اند؛ آمده‌اند از آب گل‌آلود، ماهی خودشان را بگیرند.



نوجوانی، سن اعتراض است

«دست نزن!»، «نرو!»، «این کار رو نکن!»، «ساکت باش!»، «... همه این گذاره‌ها در یک جای دوری در خاطرات کودکی همه‌مان شاید همراه با یک نیشگون و چشم‌غره وجود دارد. در عالم کودکی در جوابش هم گفته‌ایم چشم!»

اما قصه حرکت از سن کودکی به نوجوانی فرق می‌کند. تحول از بچه به قربان‌گو به سمت نوجوان و جوانی که ایده و نظر در ذهنش دارد، باعث می‌شود او به تصمیم‌گیری‌ها و اتفاقاتی که باب میلش رقم نمی‌خورد واکنش نشان دهد. اصلاً نوجوانی آغاز سن اعتراض‌هاست آن هم از نوع تخلیه هیجانش. اگر نوجوانی را دیدید که بر درختی تکیه کرده، بداند که آن جامعه دارد سطحی، خنثی و خالی از فکر و رشد و خلاقیت باری می‌آید. همه جریان‌سازی‌ها و انقلابیگری‌های تاریخی دنیا به دست جوانان و نوجوانان رقم خورده است.

می‌گردد که مطالبه کند و صدایش را بالا ببرد بلکه یک نفر به دردش گوش کند. حق هم دارد. یک حق طبیعی! اما لازمه اعتراض به وضع موجود، حرکت به سمت وضع مطلوب و کمک به اصلاح است نه پاک کردن صورت مسأله! لازمه اصلاح هم گفت‌وگو، دست به دست هم دادن و ترسیم و خلق اتوپای مدنظری است که قابلیت اجرایی شدن هم داشته باشد. این که بدون برنامه و بدون راهکار راهبردی بگوییم یک چیز را نمی‌پسندیم و نمی‌خواهیم، غرغر بدون نقشه راهی است که نمی‌شود اسمش را مطالبه و اعتراض گذاشت. در نتیجه تصورات مان عملی نمی‌شود و چه بسا یک خرابکاری دیگری باری می‌آورد. خلاصه آدم ساعتی که چرخ‌دنده‌اش گیر دارد را خورد خاکشیر نمی‌کند، آدمی که اشتباه عمل می‌کند رانمی‌کشد. اگر پاره تن‌تان باشد که از جان‌تان مایه می‌گذارید و کمک می‌کنید ایرادش برطرف شود، مگر وطن چیست جز پاره تن آدم؟! گوی و از این



مریم شاه‌پسنودی
تهران

گنجینه نوجوانی‌ام

راهی که مختص به او باشد و به دست آوردن حقی که برای اوست، تلاش می‌کند.

در این میان، شاید بارها خطا کند و به آدم‌های درست یا اشتباه امید ببندد، داستان‌های راست یا دروغ را باور کند به حرف‌های خوب یا بد بها دهد و چندین بار زمین بخورد تا راه رفتن را بیاموزد و فریب بخورد تا درست اعتماد کردن را بلد شود. من اندوخته‌های فراوانی را از نوجوانی‌ام به همراه دارم؛ عقاید، حرف‌هایم، علایقم، همه را در این دوران پیدا کرده‌ام.

آدم‌های مهم زندگی‌ام را در این دوران شناختم و هدفم از زندگی کردن را در این برهه از زندگی پیدا کرده‌ام. از دست دادم و به دست آوردم، شکستم و دوباره از نو ساخته شدم و حال که باید خود را آماده خداحافظی با نوجوانی کنم، به روزهایی که پشت سر گذاشته‌ام و چالش‌هایی که از آن عبور کرده‌ام، افتخار می‌کنم.

حال که روزهای آخر نوجوانی‌ام را می‌گذرانم، وقتی بحث از این قشر و دغدغه‌هایش می‌شود به خودم فکر می‌کنم؛ به این که اگر اندوخته روزهای نوجوانی‌ام را نداشته باشم و آن برهه از زندگی‌ام را از دست بدهم، نیمی از هویت‌م از من گرفته می‌شود.

به گمانم انسان به مثابه درختی می‌ماند که ریشه‌هایش در نوجوانی رشد می‌کند و بعد از آن هرچه میوه دهد، محصول آن روزهایی است که آنها را درست آبیاری کرده. روزهایی که در اواسط بلوغ، برای پیدا کردن مسیر درست از غلط، جست

